

## ترجمه‌ای تازه از حافظ

شمس لنگرودی

بعد از آن که «رابرت بلائی» شاعر آمریکایی طی یک سخنرانی دانشگاهی از اهل ادب خواست که شعر مولانا را از «اسارت» کلمات آزاد کنند و آن را چنان که هست به مردم آمریکا بشناسانند، شاید کمتر کسی تصور می‌کرد که ترجمه‌ی «کلمن بارک» از اشعار مولوی چنین بازتاب گسترده‌ای در آمریکا داشته باشد. اما چنین شد، تا جایی که خواننده‌ی مشهور آمریکایی خانم «مادونا» هم (که بطور طبیعی دغدغه‌ی بازار دارند) به دکلمه‌ی اشعار مولانا پرداخت و چون شهرت داشت که شعر مولوی شعر سماع است، با ترجمه‌اش گیتار نواختند و رقصیدند. اما چیزی که در این میان عجیب بود این بود که اکثر مترجمان، فارسی بلد نبودند و شعرها، بازگردان ترجمه‌هایی از ترکی، هندی و یا انگلیسی در سده‌ی اخیر بود و آن حرف حکیمانه‌ی «رابرت بلائی» هم که می‌گفت: این شعرها را از «اسارت کلمات» آزاد کنید، به همین ترجمه‌های بی‌تأثیر مدرسی و خنک نظر داشت. در چنین وضعیتی بود که حافظ نیز به یاد آمد و ترجمه‌ی شعرهایش شروع شد که خوش اقبال‌ترین‌شان، کتابی است به نام «موهبت» THE GIFT به ترجمه Danel ladin sky که در سال ۱۹۹۹ م. منتشر شد.

ناشر «موهبت» گروه نشر پنگوئن (نیویورک، لندن، استرالیا، کانادا، نیوزلند) و گویا تیراژ چاپ اول کتاب، ۵۰۰ هزار نسخه بوده است. *the Gift* شامل یک پیشگفتار، مقدمه‌ی نسبتاً بلند و متنی مشتمل بر ۲۵ بخش موضوعی است که ذیلاً به نکاتی از هر بخش اشاره می‌شود، با توجه به این اهمیت که این مطالب از دیدگاه یک غیرایرانی در مرکز ثقل جهان امروزست که شنیده می‌شود.

او می‌گوید که شعر حافظ طی قرن‌ها، در سراسر جهان، برای میلیون‌ها نفر، نه به عنوان اثری کلاسیک، بلکه برانگیزاننده‌ی حس موسیقی، عشق و تعقل مورد نیاز بوده است. این عارف ایرانی یک قهرمان پر صلابت آزادی است. اگر چه هنوز غرب او را چنان که باید و شاید نشناخته است، اما بیش از دوست سال است که آثارش نفوذی نهانی در روح ادبیات غرب دارد. یکی از اولین مترجمان اشعار حافظ به زبان انگلیسی، «ویلیام جونز» بود. ترجمه‌های او در سال ۱۷۷۱ م. منتشر شد. در سالهای اولیه ۱۸۰۰ م. *رالف والدو امرسون* متخبی از اشعار حافظ را از آلمانی به انگلیسی برگرداند و سال‌ها بعد در یادداشتی تحت نام «گفتارهایی پیرامون شعر فارسی»، حافظ را «شاعر شاعران» نامید و در مجله‌اش نوشت: «او از هیچ چیز نمی‌هراسد. افق‌های دور را می‌بیند. همه‌جانبه‌نگر است و تنها چنین انسانی است که آرزو داشتیم، بوده باشم.» شاعرانگی حافظ، ریشه در نیاز زیبایی‌شناسانه‌ی انسان به همدم، و تمایل ذاتی روح به دست کشیدن از همه چیز، به جز نور دارد.

*دانیل لادینسکی* تعداد اشعار معتبر به جا مانده از حافظ را بین پانصد تا هفتصد غزل می‌داند و حدس می‌زند که این تعداد تنها ده درصد از اشعار حافظ را تشکیل می‌دهد. او می‌نویسد: «گفته می‌شود که منشیان و قانون‌گذاران که محتوای اشعار حافظ را بر نمی‌تافتند، آثار وسیع حافظ را از بین برده‌اند» و تأسف می‌خورد که «نومیدکننده است، تصور نابودی چنین بصیرت و زیبایی». لادینسکی در علت دشمنی قانون‌گذاران با حافظ معتقد است، «به حافظ همواره همچون تهدیدی بزرگ نگریسته می‌شد. یک سیاغی معنوی که بصیرت درونیش خواننده را رو در روی قدرتمندان فاسدی قرار می‌داد که با تبلیغات دیوانه‌وار و معیوب، مذهب را ابزار قدرت‌شان قرار می‌داده‌اند» و علت محبوبیت عظیم حافظ را در نزد مردم، در این امر می‌داند که مردم همواره حافظ را همچون پیشگویی زنده در کنارشان

می‌دیده‌اند. در نزد مردم او قادر است که محرمانه‌های زمان را پیشاپیش با مردم در میان بگذارد. خوانندگان اشعارش، چنان به مجموعه شعرهایش نزدیک می‌شوند که گویی به طالع‌بینی روشن‌بین و یا به جدول ساعت نزدیک می‌شوند. گفته می‌شود که ملکه ویکتوریا عادت داشت که به همین روش با حافظ استخاره کند. پیام حافظ در روزگار ما از همان اعتباری برخوردار است که در زمان نوشتن این شعرها برخوردار بوده است. مردم با باورها و سنت‌های مختلف با حافظ یکی می‌شوند، چرا که او با جهان به وحدتی مقدس رسیده است و تجربه‌هایش در اشعارش دیده می‌شود. چنین ارواح نادری، نور بر فراز زمین منتشر می‌کنند. او حافظ را جزء معدود ارواح مقدسی می‌داند که خداوند با قدرت بی‌کرانش آن‌ها را خلق کرده است و به گفته‌ی خود حافظ استناد می‌کند که «رودی که در اقیانوسی ریخته، می‌خندد و می‌خواند، همچون خدا».

### چگونگی ترجمه دانیل لادینسکی از شعر حافظ:

لادینسکی می‌نویسد که: «من کار ترجمه را از فارسی به انگلیسی آغاز کرده بودم، میان کار بودم که هدیه‌ای غیر منتظره به من رسید و موهبتی بر من رو آورد و آن این که دوستی، نسخه‌ی کاملی از زیباترین ترجمه شعرهای حافظ را برایم فرستاد. این کتاب ترجمه‌ی اچ. ویلر فوری کلارک بود. اثر کلارک اولین بار در هندوستان در سال ۱۸۹۱ م. به چاپ رسیده بود. بعدها چاپ دیگری از این مجموعه با ویراستاری ساموئل ویر در سال ۱۹۷۱ م. به تعداد پانصد نسخه منتشر شد. این کتاب، اساس ترجمه‌ام قرار گرفت. بعد، هزاران صفحه، از منابع دیگر، درباره‌ی زندگی و شعرهای حافظ جمع‌آوری کردم و کارم را پی گرفتم.»

مترجم می‌گوید: اما ترجمه‌ی شاهکار ترجمه‌ناپذیری، با تعابیر چرخان و درخشان، به زبانی که به لحاظ روحی هنوز جوان و در حال گسترش است خطرکردنی مهیب است. من معتقدم، نهایت موفقیت یک چنین ترجمه‌ای، در اعتلای روحی خوانندگان می‌باید آشکار شود. بعد به نکته‌ای اشاره می‌کند که جالب توجه است. می‌نویسد که طرف خطاب شاعران هم عصر حافظ، غالباً خودشان بوده‌اند و شعرشان محصول یک مکالمه‌ی درونی با خود بود و «خود» حافظ، دایره‌ی واژگانی از وجود خدا بود. طیفی گسترده از نام‌های خدا؛ همچون

اعطا کننده‌ی مشکل، حلال مشکل، بازرگان بخشنده، رفیق، محبوب و اصطلاحاتی چون اقیانوس، آسمان، خورشید و ماه نیز که در ترجمه‌ام با حروف درشت آمده، معادل نام اوست.

صفت مشخصه‌ی شعر حافظ، سطوح مختلف است که همزمان ظاهر می‌شوند. شاید برای عده‌ای از خوانندگان، ترجمه‌ام مانند نواختن ساکسیفونی در طول شب، به جای نواختن چنگ در معیادگاه سحرگاهی به نظر برسد و برای بعضی ممکن است برخی اصطلاحات زیادی معاصر باشد. اما واژه‌ی ترجمه در لغت لاتین به معنی «از گوشه‌ای به گوشه‌ی دیگر درآوردن» است و هدف من در این ترجمه، آوردن دهان حافظ کنار نرمله‌ی گوش‌تان است.

کار من با حافظ از پائیز ۱۹۹۲ شروع شد. در قدم زدن صبحگاهی در حومه‌ی غربی هند، بر جاده‌ی زیبایی پر درخت، که به محل زندگی «مهربابا» می‌رسید. مهربابا در سال ۱۹۶۹ در گذشت و من مردی از مریدان مهربابا را می‌شناختم که برادری مهربان بود. به احترام عمیقی که به او داشتم به ترجمه‌ی حافظ پرداختم.

اما دشوار است. دشوار است و غیرممکن، ترجمه‌ی نور به کلمات و بازآفرینی آوای درخشان و قابل لمس خدا به حس محدود ما. سطرهای شعر حافظ که من بسیار فشردم‌شان، تمایلم را به افزایش کیفیت قابل توجه‌اش نشان می‌دهد. شناخت دیگرگون نما و سخاوت و استعداد فراوان طنزگویی شیرین او در ادبیات جهان بی‌همتاست. بُعد مرموز حافظ در شاعرانگی اوست که التیام‌دهنده و بخشنده است. کلمات او موسیقی است که تسلی و قدرت و روشنی می‌بخشد. حافظ یکی از بزرگ‌ترین هم‌نشینان جان است که نوع بشر تا امروز به خود دیده است. صدای او در لهله‌ی غریب حیات، ما را به خود می‌خواند من فکر می‌کنم که این کلمات حافظ، روی هر پرچم، ناقوس، معبد، مسجد و مغز سیاستمداری باید حک شود.

خوب، حرف‌های لادینسکی را شنیدیم اکنون سه شعر از مجموعه‌ی «موهبت»ش را می‌خوانیم و با طرح پرسشی، سخنم را پایان می‌دهم. این شعرها به طور تصادفی انتخاب می‌شوند، از صفحات ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۴۶، ۲۴۷.

### پرنده پاسخ داد

سروده‌های دل‌انگیز پرندگان را نمی‌شنوی،

که زیباترین موسیقی‌شان را

آنگاه سر می‌دهند

که بر فراز درختان بال می‌کشند،

و نشئه‌ی افیون آزادی ناباند.

نویدبخش است و نشاط آور است برای هر زندانی،

که دوباره روزی

هر سویی که بخواهد می‌رود،

و صعوبت حیرت‌زای حیات راه، شبیک‌تر

احساس می‌کند

و آلام و مصایب را پایان یافته.

از پرنده‌ای پرسیدم:

در این ظلمات سنگین، تو چگونه پرواز می‌کنی؟

پاسخ داد:

با نیروی عشق.



پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

شفا

پرهیز از این وسوسه‌ی دروغ  
 که جدا از خدایی،  
 و گرنه  
 محتاج شفایی.  
 در اقیانوس‌ها،  
 زیر نگاه تو،  
 غوغایی است،  
 گوش کن.



آنجا هم شفا خانه‌ای هست

برای دیوانگانی

که اصرار بر جدایی‌شان از دریا دارند،

که خدا در کنارمان نیست،

و خدا در حرکت‌مان دستی ندارد. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دهان خشک

خاک سپاری کالبد من به چه می‌ماند؟

به ریختن جامی شراب مقدس

در کام خشک خاک

تا بار دیگر

لبخندی به لبان محبوبم بنشیند.

رتال جامع علوم انسانی

## تسیح خدا

بلبل را که در تسیح خدا می بینم،  
 باران را که با بام دلم به نجوا سخن می گوید،  
 همچون لحاف برف زمستانی  
 که طاقه طاقه زمین را فرو می گیرد،  
 بصیرت و اشتیاقی عظیم را در شناخت خدا باعث می شود،  
 صدای عاشق غمگین را می شنوم  
 که فارغ از سنگدلی محبوب،  
 در عشق خود ثابت قدم است.

امشب،

عقاب مرصعی، در دردی متبرک

به زبان حافظ

سرودی می خواند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خوب، اشعار فوق، جدا از این که شعر حافظ بوده باشد یا خیر، اشعاری است عمیق، خوش ساخت و مؤثر. اما من شخصا تقریبا هیچ کدام از ترجمه های لادینسکی را در دیوان حافظ نیافته ام، نتوانستم بیابم و حال پرسش من این است که آیا این اشعار درخشان (که بی کم و کاست بازگردانی ترجمه های لادینسکی است) را می شود، شعر حافظ دانست؟ آیا «the Gift» ترجمه ای از دیوان حافظ است؟ آیا شعرهای این مجموعه، فصل مشترکی از همه ی شعرهای عرفانی فارسی نیست که ربط مستقیمی با شعر حافظ ندارد؟ یا این که the Gift نوعی بازگردانی آزاد است. بدین معنی که اگر دیوان حافظ نبود، چنین مجموعه ای نیز نمی توانست فراهم شود من که با چند تن از خوانندگان آمریکایی این شعرها صحبت کرده ام، به نظر می رسد که کم و بیش برداشت حافظانه ای از این شعرها داشته اند. ولی آیا گفت و گو با دو سه تن را می توان یک ارزیابی آماری دانست و ترجمه های لادینسکی را

ترجمه‌ای از حافظ؟ کلمن بارک، مترجم مشهور شعرهای مولوی نیز گویا به همین معضل یا موضوع و مسأله نظر داشته است که رندانه پشت همین کتاب می نویسد:

«در دنیای درون حافظ کائناتی است سلسله‌ای از اقطاب دانیل لادینسکی از سرزندگی و رندی خود تبعیت کرده است.»

اما هیچ کدام از این‌ها اهمیتی ندارد. مهم این است که حافظ نه فقط روح زمانه، بلکه روح زمان را درک کرده است. در زمان شناور شد. در روح فرهنگ بشری حل گشت و هیچ سخن موسیقایی قدیسانه و رندانه‌ای که آدمی را در پناهش می‌گیرد، نمی‌تواند حافظانه‌ای از حافظ نداشته باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی